

نوزیک، معرفت و شرط حساسیت

مهدی رعنائی *

چکیده

رابرت نوزیک تلاش می‌کند با استفاده از شرطی‌های خلاف واقع تحلیل بدیلی از معرفت ارائه دهد که نه تنها مصون از مثال‌های نقض گتیه‌وار باشد، بلکه بتواند از عهده حل مثال‌های نقضی که دیگر تحلیل‌های بدیل هم از حل آنها عاجزند برآید. تحلیل او افزون بر دو شرط صدق و باور، دارای دو شرطی خلاف واقع است که مهم‌ترین آنها، شرط سوم نوزیک، در مکتب‌های فلسفی به‌عنوان شرط حساسیت شناخته شده و مباحث فراوانی درباره آن شکل گرفته است. از جمله، کالین مگین و سول کرییکی در مقالات جداگانه‌ای کوشیده‌اند نشان دهند که این شرط با مشکلاتی مواجه است که آن را ناپذیرفتنی می‌سازد. در این مقاله، پس از شرح نظریه برگزیده نوزیک، به بیان انتقادهای مگین و کرییکی خواهیم پرداخت و خواهیم کوشید نشان دهیم برخی از این انتقادهای نوزیک می‌تواند به گونه‌ای پاسخ دهد، اما نتیجه نهایی این است که دو مثال نقض کرییکی نشان می‌دهند شرط حساسیت پذیرفتنی نیست.

کلیدواژه‌ها

نوزیک، معرفت، مثال نقض گتیه‌وار، شرط حساسیت.



۱. مقدمه

مطابق تحلیل کلاسیک، معرفت (knowledge) دارای سه مؤلفه صدق (truth)، باور (belief) و توجیه (justification) است، اما ادموند گتیه (Edmund L. Gettier; 1927) در مقاله مشهور خویش مثال‌هایی به دست داد که هرچند هر سه مؤلفه تحلیل کلاسیک در آنها حاضر بود، به دلیل تضاد فی‌بودنِ صدقِ باور، بنابر شهود بدان اطلاقِ معرفت نمی‌شد. پیشنهادهای فراوانی برای حل مشکلات گتیه ارائه شده است که برخی در پی افزودن شرط چهارمی به سه مؤلفه یاد شده هستند و برخی جایگزینی شرط توجیه با شرطی دیگر پی گرفته‌اند. یکی از راه‌حل‌های پیشنهاد شده برای حل این مشکل، تحلیل معرفت بر مبنای شرطی‌های خلاف واقع (counterfactual) است. از جمله رابرت نوزیک (Robert Nozick; 1938 - 2002) تحلیلی ارائه کرده است که در آن شرط توجیه حذف شده و به جای آن دو جمله شرطی خلاف واقع اضافه شده است:

S به p معرفت دارد اگر و تنها اگر:

۱. p صادق باشد؛

۲. S به p باور داشته باشد؛

۳. اگر p صادق نمی‌بود، S به p باور نمی‌آورد؛

۴. اگر p صادق می‌بود، S به آن باور می‌آورد.

دو شرط اول همان شرط‌های اول و دوم تحلیل کلاسیک هستند و به‌طور عمومی در

۱. در واقع، نوزیک به دلیل مثال‌های نقضی که فرصت پرداختن به آنها در اینجا وجود ندارد، شرط‌های (۲) تا (۴) خود را این‌گونه اصلاح می‌کند:

S به p معرفت دارد اگر و تنها اگر:

۱. p صادق باشد؛

۲. S به p از طریق روش M باور داشته باشد؛

۳. اگر p صادق نمی‌بود و S می‌باید از روش M استفاده می‌کرد تا به p باور آورد، آن‌گاه S به p از طریق روش M باور نمی‌آورد؛

۴. اگر p صادق می‌بود و S می‌باید از روش M استفاده می‌کرد تا به p باور آورد، آن‌گاه S به p از طریق روش M باور می‌آورد.

در ادامه، همه‌جا از بیان روایت اصلاح‌شده چشم‌پوشی می‌کنم و تنها در مواردی که ضرورت باشد به آن اشاره خواهم کرد.

مکتب (literature) های معرفت‌شناسی کسی متعرض آنها نمی‌شود.^۱ شرط سوم بیان می‌کند در شرایط خلاف واقعی که p کاذب است، S آن را نمی‌پذیرد. همان‌گونه که کریپکی (Saul Kripke) نیز بیان می‌کند این امر به نظر شهودی می‌رسد که این فرض که «حتی اگر p صادق نیز نمی‌بود، S بدان باور داشت»، ردیه‌ای است بر ادعای معرفت‌داشتن S به P . در واقع، ایده اصلی شرط سوم، تضمین این نکته است که از اطلاق معرفت به S در چنین مواردی جلوگیری شود، یا در واقع حساسیت به کذب آن تضمین شود، اما از آنجا که در سیر بحث مشخص خواهد شد که این شرط به‌تنهایی برای اطلاق معرفت کافی نیست و در واقع مواردی وجود دارد که در آن هرچند هر سه شرط اول برآورده شده است و بنابراین شهود به S معرفت اطلاق نمی‌شود، باید شرط چهارمی هم اضافه کنیم که بیان می‌کند اگر p صادق بود، S به آن باور می‌آورد. به بیان دیگر، نه تنها در شرایط واقعی p صادق است و S بدان باور دارد، بلکه اگر در شرایط دیگری p صادق بود نیز S بدان باور می‌آورد. ادعای نوزیک این است که این چهار شرط در کنار هم شرط‌های ضروری و کافی برای اطلاق معرفت را فراهم می‌آورند؛ یعنی S به p معرفت خواهد داشت اگر و تنها اگر شرط‌های (۱) تا (۴) برآورده شوند. از بین دو شرط (۳) و (۴) بار اصلی به دوش شرط (۳) است و مباحث درباره این موضوع نیز بیشتر به سود یا زیان این شرط سامان یافته است. در ادامه، پس از توضیح مختصری درباره نظریه برگزیده نوزیک، به مثال‌های نقضی که کالین مگین (Colin McGinn; 1950....) و سول کریپکی علیه شرط سوم مطرح کرده‌اند خواهیم پرداخت.

در دفاع از شرط (۳) که در مکتب‌های معرفت‌شناسی به‌عنوان شرط حساسیت (sensitivity) شناخته می‌شود و از این پس من هم از این عنوان استفاده خواهم کرد، می‌توان به مواردی اشاره کرد که تحلیل کلاسیک و گناه برخی دیگر از تحلیل‌های بدیل، از حل مشکلات یا پاسخ به مثال‌های نقض عاجزند، در حالی که تحلیل نوزیک به‌راحتی آنها را حل می‌کند. مثال‌های نقض گتیه‌وار را در نظر بگیرید. فرض کنید دو نفر در اتاق من هستند و من بر مبنای شواهدی باور دارم که یکی از آنها، یعنی اسمیت، مالک خودروی فورده است؛ مثلاً من پیش‌تر سند مالکیت او را دیده‌ام، بارها دیده‌ام که او با خودروی فورده رانندگی می‌کند و اکنون

۱. مانند هر موضوع دیگری در مباحث فلسفی، پذیرش این دو شرط نیز مخالفانی دارد، اما از آنجا که نوزیک خود بدون بحث بیشتری این دو شرط را پذیرفته است و چون بحث من در این مقاله نیز به این دو شرط مربوط نمی‌شود، از بحث درباره این دو شرط می‌گذرم.



نیز با همان خودرو به دیدار من آمده است و... بر مبنای همین باور، من باور می‌آورم که کسی در اتاق من مالک یک خودرو فورد است، اما بنا بر اتفاق چند دقیقه پیش، از اسمیت به علت بدهی به بانک سلب مالکیت شده است، اما جونز، یعنی نفر دومی که در اتاق من است، به واقع مالک یک خودروی فورد است. بنابراین، این باور که کسی در اتاق من مالک یک خودرو فورد است صادق است، اما نه بدان سبب که من فکر می‌کردم، بلکه به این علت که کس دیگری خودرو فورد دارد. در این مورد، باور من هم موجه و هم صادق است، بنابراین بر مبنای تحلیل کلاسیک، من باید معرفت داشته باشم که کسی در اتاق من مالک خودرو فورد است، در حالی که چون باور من از روی اتفاق صادق افتاده است، به چنین مواردی معرفت اطلاق نمی‌کنیم. شرط حساسیت به راحتی می‌تواند این مسئله را حل کند. اگر بخواهیم این شرط را در این مورد خاص بازنویسی کنیم، چنین خواهد بود:

* اگر کسی در دفتر من مالک خودرو فورد نبود، من باور نمی‌آوردم که کسی در دفتر من مالک فورد است.

این شرط برآورده نمی‌شود، زیرا اگر جونز در اتاق من نبود، یا اگر بود و مالک هیچ خودرو فوردی نبود، باز هم من باور می‌آوردم که کسی در دفتر من مالک فورد است، زیرا باور دارم که اسمیت و نه جونز، مالک یک خودروی فورد است. بنابراین، با افزودن شرط «حساسیت» به دو شرط «صدق» و «باور» می‌توانیم یکی از مشکلات کلاسیک تحلیل کلاسیک معرفت را حل کنیم. به همین روش به سادگی می‌توان مثال‌های نقضی را که خود گتیه در مقاله‌اش پیشنهاد داده است و نیز مثال‌هایی شبیه آن دو را که بر مبنای آنها ساخته شده باشد حل کرد.

افزون بر این، این شرط می‌تواند برخی مثال‌ها را نیز درباره بدیل‌های مربوط حل کند. مثال مشهور انبارهای تقلبی^۱ را در نظر بگیرید. فرض کنید هنری هنگام رانندگی در کناره جاده انباری می‌بیند و باور می‌آورد که انباری در منطقه است. اما فرض کنید در آن منطقه تعداد فراوانی انبار تقلبی وجود دارد و حتی اگر صاحب آن منطقه در آن نقطه انباری واقعی برپا نمی‌کرد، انباری تقلبی به جای آن قرار می‌داد. هر چند انباری که هنری دیده انباری واقعی است، تنها از روی اتفاق است که چنین است و کاملاً امکان‌پذیر بود که انباری تقلبی

۱. این مثال عموماً به الوین گلدمن (۱۹۷۶م.) نسبت داده می‌شود، هر چند به تصریح خود او در نوشته‌های بعدی‌اش آن را نخستین بار کارل گینت (Carl Ginet) مطرح ساخته است.

را ببیند و بر مبنای آن باور بیاورد که انباری در منطقه است. به دلیل وجود همین عنصر اتفاق است که بنا بر شهود به باور هنری معرفت اطلاق نمی‌کنیم. حال تحلیل نوزیک، به خلاف تحلیل کلاسیک از عهده این مثال برمی‌آید، زیرا در این مثال شرط حساسیت برآورده نشده است، چون اگر انباری واقعی هم در منطقه وجود نمی‌داشت، مثلاً اگر به جای انبار واقعی انباری تقلبی هم بود، باز هنری باور می‌آورد که انباری واقعی در منطقه وجود دارد.

اما شرط حساسیت همه مثال‌های نقض را نمی‌تواند حل کند و مثال‌هایی وجود دارد که هر چند در آنها هر سه شرط اول تا سوم رعایت شده است، ما بنا بر شهود به آن معرفت اطلاق نمی‌کنیم. فرض کنید من مغزی در خمیره (brain-in-a-vat) هستم که دانشمندی دیوانه در من، از جمله این باور را ایجاد کرده است که من مغزی در خمیره هستم. در این شرایط، به یقین من نمی‌دانم که مغز در خمیره هستم، اما شرط حساسیت برآورده می‌شود، زیرا اگر مغز در خمیره نبودم، این باور را نیز نداشتم که مغز در خمیره هستم. بنابراین، شرط چهارمی هم مورد نیاز است.

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد شرط چهارمی که نوزیک می‌افزاید این است که اگر p صادق بود، S به آن باور می‌آورد. این شرط به خوبی مثال مغز در خمیره را حل می‌کند. اگر برای مثال شرط چهارم را مغز در خمیره بازنویسی کنیم، بیان خواهد کرد که اگر مغز در خمیره بودم، به اینکه مغز در خمیره هستم باور می‌آوردم. در این مثال، هر چند من در جهان واقع مغز در خمیره هستم و به این گزاره باور دارم که مغز در خمیره هستم، جهان‌هایی نزدیک به جهان واقع وجود دارند که هر چند در آنها مغز در خمیره هستم، دانشمند دیوانه در من این باور را ایجاد نکرده است و بنابراین، شرط (۴) برآورده نمی‌شود.

این شرط همچنین مثال مرگ دیکتاتور را نیز حل می‌کند. فرض کنید دیکتاتوری در کشوری بسیار دور کشته می‌شود و خبر آن به سرعت در رسانه‌ها منتشر می‌شود، اما بی‌درنگ نزدیکان دیکتاتور تکذیبیه‌ای صادر می‌کنند و مرگ دیکتاتور را انکار می‌کنند. همه افرادی که خبر مرگ دیکتاتور را شنیده‌اند از تکذیبیه آگاه می‌شوند و یا باور می‌آورند که دیکتاتور زنده است یا باور خود را تعلیق می‌کنند. تنها یک نفر از این میان متوجه تکذیبیه نمی‌شود و همچنان بر این باور خود باقی می‌ماند که دیکتاتور کشته شده است. از آنجا که او تنها از روی اتفاق باور صادق خود را حفظ کرده است، نمی‌خواهیم به او اطلاق معرفت کنیم، اما این مورد سه شرط اول را برآورده می‌سازد. تنها شرط چهارم



است که برآورده نشده است، زیرا در جهان‌هایی نزدیک به جهان واقع که هنوز صادق است که دیکتاتور کشته شده است، او تکذیبیه را شنیده است و باور آورده که دیکتاتور هنوز زنده است. بنابراین، شرط چهارم برآورده نشده است.

۲. مگین و پیشنهاد نوزیک

کالین مگین در مقاله «مفهوم معرفت» (McGinn, 1984)، به نقد تحلیل پیشنهادی نوزیک از معرفت می‌پردازد. او به سه روش متفاوت به پیشنهاد نوزیک حمله می‌کند. نخست ضروری و کافی بودن تحلیل او برای معرفت را به چالش می‌کشد، سپس به برخی مشکلات نوزیک در تحلیل معرفت به صدق‌های ضروری می‌پردازد و سرانجام دغدغه‌ای روش‌شناختی را پیش می‌نهد. از آنجا که بحث من تنها به مباحثی که درباره‌ی شرط حساسیت شکل گرفته مربوط است، تنها به بخش اول انتقادهای او خواهم پرداخت، آن‌هم تا آنجا که به شرط حساسیت مربوط باشد.^۱

۲.۱. ضروری نبودن شرط حساسیت: مگین مثال‌هایی ارائه می‌کند که در آنها شرط حساسیت بسیار قوی است یا به بیان دیگر، شرط حساسیت برای اطلاق معرفت ضروری نیست. فرض کنید الهه خیرخواهی در جهان وجود دارد که قصد دارد همه ورودی‌های حسی ما را حفظ کند؛ به این معنا که اگر همه ورودی‌های حسی ما از میان بروند، کاری می‌کند که ما همچنان احساس کنیم آنها در اطراف ما حاضرند. برای مثال، حتی اگر هیچ سگی در اطراف ما وجود نداشته باشد و در نتیجه ما هیچ سگی نبینیم، او در ما این احساس را ایجاد می‌کند که انگار هنوز سگ‌هایی هستند و ما آنها را می‌بینیم. افزون بر این، فرض کنید به لحاظ فیزیکی ممکن است که همه جهان درباره‌ی من از میان برود و این الهه هم این توان را دارد که قصد خویش را برآورده سازد. بنابراین، این شرطی خلاف واقع صادق خواهد بود که «اگر هیچ شیئی در اطراف S وجود نداشت، باز هم S باور می‌داشت که آن اشیا وجود دارند». بنابراین، در چنین شرایطی شرط حساسیت صدق نمی‌کند، زیرا حتی اگر p کاذب بود، در جایی که p گزاره‌ای درباره‌ی جهان اطراف S است، باز هم S بدان باور داشت و از این رو، طبق تحلیل نوزیک نمی‌توان به S معرفت به p را اطلاق کرد. حال فرض

۱. بازسازی من از این مثال‌ها مبتنی است بر: McGinn, 1984: 9 - 16.

کنید در واقع در جهان واقع هیچ گاه چنین اتفاقی رخ نمی دهد و از این رو، S همچنان به درستی باور دارد که اشیایی اطراف من وجود دارند. در این شرایط بنا بر شهود تمایل نداریم بگوییم که S نمی داند اشیایی در اطراف او وجود دارند. در واقع، در اینجا شهود ما این است که S به گزاره «اطراف من اشیایی وجود دارد» معرفت دارد، اما در فرض یادشده شرط‌هایی که نوزیک برای معرفت بر می شمارد، برآورده نمی شود و از این رو، S معرفت نخواهد داشت.

این مثال را می توان درباره اذهان دیگر نیز مطرح کرد. فرض کنید این الهه خیرخواه قصد دارد که هرگاه دیگر انسان‌ها اذهان خود را از دست دادند، در من این باور را ایجاد کند که آنها همچنان ذهن دارند. فرض کنیم این امکان هم وجود دارد که چنین امری رخ دهد و این الهه نیز این قدرت را دارد که چنین احساسی را در من به وجود بیاورد. حال اگر در جهان واقع چنین امری رخ ندهد، شرط حساسیت برآورده نمی شود و ما نمی توانیم به S این باور را نسبت دهیم که دیگر افراد ذهن دارند، اما شهود ما این است که در واقع معرفت داریم که دیگر انسان‌ها ذهن دارند و از این رو، شرط حساسیت بسیار قوی است.

مگین در این مثال‌ها بر شهود تکیه می کند و از این رو، می توان با شهود او مخالف بود و مثال‌های نقض او را نپذیرفت، اما چنین مخالفتی هرچه باشد استدلالی فلسفی علیه مگین نخواهد بود. تکیه او بر شهودی است که در آغاز موجه می نماید و به ظاهر بسیاری دیگر در این شهود با او شریک‌اند. بنابراین، برای نشان دادن اینکه مثال‌های او علیه پیشنهاد نوزیک کارگر نیستند باید نشان دهیم یا دست کم بکشیم نشان دهیم که چرا به رغم اینکه به نظر می رسد در شهود او شریک هستیم، در واقع آن شهود نادرست است. درباره این دو مثال به نظر می رسد اشتباه مگین توجه نکردن به این نکته است که در واقع ادعای نوزیک نه ادعایی درباره جهان واقع، که ادعایی وجهی است. ادعای نوزیک در شرط حساسیت این بود که اگر p در جهان‌های نزدیک به جهان واقع کاذب بود، آن گاه من به p باور نمی آوردم. این اصل، همان گونه که اشاره شد به نظر شهودی و پذیرفتنی می آید و گفتن جمله‌ای مانند اینکه «حتی اگر p کاذب بود S به آن باور می آورد» این تمایل را در ما به وجود می آورد که بپذیریم S معرفت ندارد. بنابراین، اگر بپذیریم در جهان واقع چنین الهه‌ای وجود دارد، باید بپذیریم که دست کم در برخی از جهان‌های نزدیک به جهان واقع نیز چنین الهه‌ای وجود دارد. به بیان دیگر، در مثالی که مگین مطرح می کند جهانی را باید جهان واقع در





نظر گرفت که در آن چنین الهه‌ای وجود دارد. این جهان هر چند جهان واقع است، در واقع جهانی نیست که ما در آن زندگی می‌کنیم. به عبارت دیگر، باید توجه داشت که جهان واقع یک واژه نمایه‌ای (indexical) است که در هر جهانی که به کار رود به همان جهان اشاره می‌کند. حال توجه به این نکته ضروری است که جهان ممکن است که در آن چنین الهه خیرخواهی وجود دارد، جهان ممکن است بسیار دور از جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم و از این رو، جهان‌های نزدیک به آن هم از جهان ما بسیار دورند. حال وقتی مثال مگین را در نظر می‌گیریم، باید توجه کنیم که در این مثال، جهان واقع در واقع همان جهانی است که در آن چنین الهه‌ای وجود دارد و از این رو، در جهانی نزدیک به این جهان هم اشیای اطراف S که خود در آن جهان ساکن‌اند از میان می‌روند و او همچنان باور دارد که اشیای اطراف او وجود دارند و از این رو، نمی‌توان به او معرفت نسبت داد. در واقع، ایراد اساسی مگین این است که ما با شهودهایی درباره جهان واقعی که در آن زندگی می‌کنیم، درباره جهانی بسیار دور از این جهان قضاوت می‌کنیم. اگر به نمایه‌ای بودن جهان واقع دقت کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در آن جهان نمی‌توان معرفت داشت و شهود ما نیز همین را خواهد گفت، زیرا این تنها یک تصادف است که در جهانی هستیم که اشیای آن از میان نرفته‌اند و به راحتی می‌توانستیم در جهانی نزدیک به جهان واقع (دقت کنید که «جهان واقع» نمایه‌ای است) باشیم که در آن اشیای جهان خارج وجود ندارند. بنابراین، اشتباه خواهد بود اگر با شهودهایی مبتنی بر جهان واقعی که در آن زندگی می‌کنیم که جهانی بسیار دور از جهان یادشده است، بخواهیم درباره این مسئله قضاوت کنیم.^۱

مگین می‌گوید چه بسا کسی بحث از الهه را نپذیرد و بگوید چنین موردی مقبول نیست. از این رو، مثال دیگری ارائه می‌کند. فرض کنید S باور صادق دارد که درختان وجود دارند، اما اگر درختان وجود نداشتند او هنوز باور داشت درختان وجود دارند، زیرا اگر درختان وجود نداشتند شرایط جوی به گونه‌ای بود که (تنها در) او این باور را به وجود می‌آورد که درختان وجود دارند. در این شرایط هم شرط حساسیت برآورده نمی‌شود، زیرا

۱. چه بسا کسی اعتراض کند که نمایه‌ای بودن جهان واقع نظریه‌ای نادر است و همه آن را نمی‌پذیرند. در پاسخ باید یادآور شوم که استدلال من مبتنی بر نمایه‌ای بودن جهان واقع نیست و استفاده از آن تنها برای تقریب به ذهن است. تنها باید در نظر گرفت جهانی که در آن چنین الهه‌ای وجود دارد و از این رو، جهان‌های نزدیک به آن جهان‌هایی بسیار دور از جهان واقع (هنگامی که به صورت غیرنمایه‌ای فهمیده می‌شود) هستند و از همین رو، نمی‌توان با شهود متعارف که بر وضعیت جهان واقع (همچنان غیرنمایه‌ای) مبتنی است، درباره آنها قضاوت کرد.

حتی اگر p کاذب هم بود او همچنان به آن باور داشت، اما به نظر می‌رسد بنا بر شهود ما می‌پذیریم که او به این گزاره که درختان وجود دارند معرفت دارد (McGinn, 1984: 11).

در پاسخ به مگین، می‌توان گفت که طبق بیان نوزیک از شرطی‌های خلاف واقع، شرط حساسیت تنها زمانی برآورده خواهد شد که در نزدیک‌ترین مجموعه جهان‌های ممکن که در آنها p کاذب است، S به p باور نداشته باشد. به دیگر سخن، تنها زمانی این شرط برآورده شده است که اگر از نخستین جهان ممکن که در آن p کاذب است تا اولین جهان ممکن که در آن p صادق است را در نظر بگیریم، در آنها S به p باور نداشته باشد. اما جهانی که مگین در این مثال توصیف می‌کند، یعنی جهانی که در آن شرایط جوی (یا هر شرایط دیگری) به گونه‌ای است که حتی اگر درختان از میان بروند، S هنوز باور دارد که آنها همچنان وجود دارند، جهان بسیار دوری از جهان واقعی است که ما در آن زندگی می‌کنیم. در واقع، چنین جهانی در مجموعه جهان‌هایی نیست که باید وضعیت آنها را برای دریافتن اینکه آیا شرط حساسیت برآورده شده است یا خیر بررسی کنیم.

۲.۲. کافی نبودن شرط حساسیت: مثال‌های پیشین برای این طراحی شده بودند تا نشان دهند شرط حساسیت برای معرفت ضروری نیست، یا در واقع برای این است که نشان دهند تحلیل نوزیک از معرفت بیش از حد قوی است. به همین دلیل، مثال‌هایی ارائه شده بود که ما بنا بر شهود می‌دانیم معرفت داریم، اما شرط حساسیت در آنها برآورده نمی‌شود و بر اساس تحلیل نوزیک باید بگوییم معرفت نداریم. مگین مثال دیگری ارائه می‌کند تا نشان دهد تحلیل او برای معرفت کافی هم نیست یا در واقع تحلیل نوزیک بیش از حد ضعیف است. برای این منظور، باید مثالی ارائه کنیم که در آن باور صادقی وجود دارد که بنا بر شهود معرفت دانسته نمی‌شود، چون به نوعی مبتنی بر بخت بوده است، در حالی که شرط حساسیت برآورده می‌شود و از این رو، طبق تحلیل نوزیک باید به S معرفت نسبت دهیم.

فرض کنید S به میان قبیله‌ای می‌رود که در آن مردم طبق سنتی قدیمی و خلل‌ناپذیر، (به دروغ) به درد کشیدن تظاهر می‌کنند. حال فرض کنید تنها یک نفر، n ، در این قبیله هست که به این سنت آگاهی ندارد، اما به واقع دردی پایان‌ناپذیر دارد و آن را عیان هم می‌کند و رفتار او با دیگر اهالی قبیله فرقی ندارد. حال، فرض کنید S وارد این قبیله می‌شود و باورهای کاذب بسیاری درباره درد داشتن اهالی آن قبیله به دست می‌آورد. فرض کنید S یکی از افراد این قبیله، یعنی n را می‌بیند و باور می‌آورد که n درد می‌کشد. شهودی که مگین می‌خواهد



بر آن تکیه کند این است که ما بنا بر شهود به S معرفت نسبت نمی‌دهیم، زیرا این تنها یک تصادف است که باور S مبتنی بر درد کشیدن n شده است که به‌واقع درد می‌کشد و تظاهر به درد داشتن نمی‌کند. در اینجا شرط حساسیت برآورده می‌شود، زیرا این شرطی صادق است که اگر n درد نمی‌داشت، S باور نمی‌آورد که n درد دارد، چون n تظاهر به درد داشتن نمی‌کرد. بنابراین، کفایت شرط حساسیت زیر سؤال می‌رود، زیرا مثالی داریم که در آن بنا بر شهود به S اطلاق معرفت نمی‌کنیم، اما شرط حساسیت برآورده می‌شود.

اما «n» در اینجا نام خاص و البته صلب است و از این‌رو، در هر جهان ممکن تنها به n ارجاع می‌دهد و نه چیز دیگری. بنابراین، S با دیدن کسان دیگر به این نتیجه نمی‌رسید که n درد دارد. حال می‌توان این مثال را به گونه‌ای دیگر در نظر گرفت. فرض کنید S باور می‌آورد که کسی درد دارد. در این صورت، این مثال کاملاً شبیه مورد انبارهای قلبی است که نوزیک در دفاع از شرط سوم خود به آن اشاره می‌کند. در واقع، در این مورد بنا بر شهود به او معرفت اطلاق نمی‌کنیم، زیرا این تنها یک تصادف است که او به کسی برخورد کرده که به‌واقع درد دارد، اما در اینجا شرط حساسیت هم به‌واقع برآورده نشده است، چون اگر باور S کاذب بود، او همچنان به آن باور می‌آورد، زیرا کس دیگری از اهالی قبیله را می‌دید که تظاهر به درد داشتن می‌کرد. از این‌رو، این مثال مگین نیز علیه نوزیک کارساز نیست.

یک پاسخ محتمل به این انتقاد می‌تواند این باشد که در واقع صورت صحیح مثال نقض مگین همان صورت اول است. در واقع، نکته مهم در مثال مگین تکیه بر این مسئله است که این تنها از سر بخت بوده است که S به n برخورد کرده است که به‌واقع درد می‌کشد و اگر باورهای دیگری درباره دیگر افراد این قبیله می‌ساخت کاذب بودند. به بیان دیگر، نکته مهم درباره این مثال نقض مگین آن است که در هر صورت عنصر بخت به‌نوعی در صادق شدن باور S دخیل بوده است، نه در چگونگی باور آوردن او. اگر این بخت در چگونگی باور آوردن او دخالت می‌داشت خللی در معرفت داشتن S وجود نمی‌داشت، اما اینجا این صدق باور است که بخت آورانه است. در اینجا نکته مهم این است که شرط حساسیت و به‌طور کلی نظریه نوزیک درباره باور خاص p است، نه باورهای شبیه به آن. در واقع در اینجا آنچه در نظر است باور به گزاره «n درد می‌کشد» است و به نظر می‌رسد که هنوز شهود ما این است که او به‌واقع معرفت دارد. در واقع چنین نیست که باور S به p از روی اتفاق صادق شده است، بلکه S از روی اتفاق باور صادقی به دست آورده است.

۳. کریپکی و پیشنهاد نوزیک

۳.۱. مثال‌های نقض برای شرط حساسیت: گفته شد که نوزیک ادعا می‌کند شرط حساسیت به خوبی به مثال‌های نقضی پاسخ می‌دهد که دیگر راه‌حل‌ها، از جمله راه‌حل بدیل‌های مرتبط از حل آن عاجزند، اما کریپکی با مثال‌های نقض فراوانی می‌کوشد نشان دهد که نه تنها پیشنهاد نوزیک از حل این مثال‌ها، از جمله مثال انبار قلبی ناتوان است، بلکه با مشکلات جداگانه‌ای هم دست به گریبان است.^۱

کریپکی نخست می‌کوشد نشان دهد که این ادعای نوزیک که شرط حساسیت می‌تواند جانشین بدیل‌های مرتبط باشد نادرست است (Kripke, 2011: 167 - 168). فرض کنید در زمین اطراف جاده‌ای که هنری در آن مشغول رانندگی است، انبارهای قلبی فراوانی وجود دارد، اما در برخی بخش‌های این منطقه شرایط خاک به گونه‌ای است که نمی‌توان در آنها انبار قلبی برپا کرد. حال فرض کنید هنری از انبارهای قلبی، شرایط خاک منطقه و ربط آن به امکان برپا کردن انبار قلبی هیچ نمی‌داند. او با دیدن انباری که در منطقه‌ای قرار گرفته است که در آن به‌واقع نمی‌توان انبار قلبی کار گذاشت، باور می‌آورد که انباری در این منطقه وجود دارد. با توجه به اینکه باور صادق او کاملاً اتفاقی به دست آمده است - او ممکن بود به راحتی به منطقه‌ای نزدیک به این منطقه نگاه کند که در آن می‌توان انبار قلبی کار گذاشت - ما تمایل نداریم که به او معرفت نسبت دهیم، اما شرط حساسیت برآورده می‌شود، زیرا اگر باور او کاذب بود، یعنی اگر به‌واقع انباری در آن منطقه وجود نداشت، او باور نمی‌آورد که انباری در آن منطقه وجود دارد، چون شرایط خاک اجازه کار گذاشتن انبار قلبی را نمی‌داد. در این مورد، حتی شرط چهارم هم برآورده شده است، زیرا در جهان‌های ممکن که در آنها انباری وجود دارد نیز هنری با نگاه کردن به آن انبار باور می‌آورد که انباری در مقابل او وجود دارد.^۲

۱. کلیه مباحث درباره کریپکی مبتنی است بر (Kripke, 2011).

۲. کریپکی در بخشی از بحث خود از شرط چهارم، نشان می‌دهد که این شرط مشکلی منطقی دارد و در واقع اگر باور p را با «من به درستی باور دارم که p » جایگزین کنیم، شرط چهارم خود به خود برآورده می‌شود. از این رو، این شرط در واقع کارآمد نیست، زیرا حتی در مواردی که این شرط برآورده نمی‌شود و ما نیز بنا بر شهود تمایل نداریم که آن را معرفت به‌شمار آوریم، با افزودن عبارت پیش گفته می‌توان آن را به صورت مصنوعی برآورده کرد. بنابراین، در این مورد هم اگر این شرط برآورده نمی‌شد، می‌توانستیم با افزودن آن عبارت کاری کنیم که آن شرط برآورده شود.





کریپکی سپس به یک پاسخ محتملِ نوزیکِ مدافع نظریهٔ او می‌پردازد. فرض کنید باور هنری این باشد که انباری واقعی در منطقه روبه‌روی او وجود دارد، نه اینکه در این منطقه خاص انباری واقعی وجود دارد. در مورد اول یک توصیف معین (definite description) غیر صلب (non-rigid) داریم و در مورد دوم یک اشاره‌گر (demonstrative) صلب (rigid). اگر باور اول را در نظر بگیریم، دیگر وجود انبارهای تقلبی در منطقه‌های دیگر بدیل‌های نامربوطی نخواهند بود، زیرا این تنها یک تصادف است که او در مقابل این منطقه خاص قرار گرفته است و ممکن بود به‌راحتی در مقابل منطقه دیگر قرار گیرد که در آن شرایط خاک اجازه برپا کردن انبار تقلبی را می‌داد. بنابراین، در باور اول که با یک توصیف معین غیرصلب مواجهیم، به خلاف باور دوم که با یک اشاره‌گر صلب، شرط حساسیت نقض شده است و از این‌رو، نوزیک نیز با شهود در این امر هم‌داستان خواهد بود که هنری معرفت ندارد.

پاسخ کریپکی این است که هنری می‌داند انباری واقعی در منطقه مقابل او هست و اگر تنها اگر بداند که انباری واقعی در این منطقه خاص وجود دارد. به بیان دیگر، این دو باور برای هنری به لحاظ معرفتی یکسان هستند. حتی ممکن است به جای عبارت «این منطقه خاص» از نام آن منطقه مثلاً منطقه F که صلب است استفاده کند. بنابراین، اگر توصیفی که از باور هنری ارائه می‌دهیم اولی باشد، شرط حساسیت برآورده شده، ولی اگر دومی باشد برآورده نشده است. از این‌رو، نظریه نوزیک دو نتیجه متضاد برای دو صورت‌بندی ارائه می‌دهد که آشکارا به لحاظ معرفتی یکسان هستند.

اما به نظر می‌رسد نوزیک می‌تواند به طریقی دیگر از نظریه خود دفاع کند. نوزیک می‌تواند پاسخ دهد که «منطقه» در اینجا مبهم (ambiguous) است. فرض کنید که کل منطقه‌ای را که در زاویه دید هنری می‌تواند باشد به صورت زیر بتوان تقسیم کرد. نیز فرض کنید A منطقه‌ای است که در آن به علت شرایط خاک نمی‌توان انباری تقلبی برپا کرد، اما B کل منطقه است که در برخی نقاط آن می‌توان انباری تقلبی برپا کرد، اما در برخی نقاط دیگر که با A هم‌پوشانی دارد، نمی‌توان انبار تقلبی برپا کرد. حال این امر مبهم است که



وقتی S باور دارد که انباری در این منطقه است، «منطقه» به A ارجاع می‌دهد یا B. فرض کنید که منظور از «منطقه»، A باشد؛ مثلاً فرض کنید مانعی باعث شده تا S چیزی بیش از A را نبیند. در این صورت، منظور S از اینکه انباری در این منطقه هست این است که انباری در A هست، یعنی در منطقه‌ای که در آن انبار تقلبی نمی‌توان کار گذاشت. در این حالت، شرط حساسیت برآورده شده است، زیرا اگر انباری واقعی در A نبود، انباری تقلبی هم نمی‌توانست وجود داشته باشد و از این رو، S باور نمی‌آورد که انباری در منطقه هست. اما در این صورت، شهود ما نیز همین است که S به‌واقع معرفت دارد که انباری در منطقه هست، زیرا به‌واقع این یک تصادف نیست که انباری واقعی در مقابل او هست، چون او چیزی بیش از A را در زاویه‌ی دید خود ندارد.^۱

اما اگر منظور او از «منطقه»، B باشد، این یک تصادف است که او انبار واقعی را دیده است، زیرا به‌راحتی ممکن بود در هر نقطه‌ای از B انباری تقلبی باشد و او بر مبنای دیدن آن انبار تقلبی باور بیاورد که انباری در منطقه هست. از این رو، بنابر شهود به او اطلاق معرفت نمی‌کنیم، اما اتفاقاً در این شرایط حساسیت هم برآورده نمی‌شود. این شرط بیان می‌کند که اگر انباری واقعی در منطقه نبود، او باور نمی‌آورد که انباری در منطقه هست. اما در این شرایط اگر انباری در منطقه نبود، انباری تقلبی در منطقه بود و از این رو، شرط حساسیت برآورده نمی‌شود.

توجه به این نکته ضروری است که برای اینکه S باور بیاورد که انباری در منطقه هست، زمانی که منظور از «منطقه» B است، دیدن یک انبار واقعی یا تقلبی در هر منطقه‌ای از B کفایت می‌کند، از جمله در منطقه‌هایی که در آنها می‌توان انبار تقلبی نصب کرد. به بیان دیگر، این مورد را نباید با مورد قبلی که در آن منظور از منطقه A بود خلط کرد. در واقع ممکن است اگر انبار واقعی‌ای وجود می‌داشت، در بخشی از B وجود می‌داشت که با A هم‌پوشانی دارد. در اینجا وجود انبار تقلبی در دیگر بخش‌های منطقه مشکلی برای باور مورد

۱. این فرض که مانعی باعث شده تا S چیزی بیش از A را در میدان دید خود نداشته باشد، تنها برای ساده‌کردن مثال است و در واقع نقشی اساسی در استدلال ندارد. فرض کنید S در واقع همه منطقه B را در میدان دید خود دارد، اما هنگامی که می‌گوید انباری واقعی در منطقه هست مراد او از «منطقه» در واقع A است. چنین شرطی عجیب نیست و می‌توان تصور کرد که کسی تنها درباره‌ی بخش کوچکی از یک منطقه صحبت کند. در این صورت، هر چند S به کل منطقه دسترسی دارد، هنوز منظور او از «منطقه» A است و هنوز هم شرط نوزیک و هم شهود در این امر موافق‌اند که او معرفت دارد که انباری در منطقه هست.





بحث ایجاد نمی‌کند، زیرا آنچه نیاز داریم آن است که انباری تقلبی در (هر نقطه از) B وجود داشته باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد کریپکی در این مثال به ابهامی که در واژه «منطقه» وجود دارد توجه نکرده است و در واقع استدلال او به سبب همین ابهام معتبر (valid) نیست.

حال باور دیگری را که نوزیک در پاسخ کریپکی به این مثال نقض می‌آورد در نظر بگیرید، یعنی این باور هنری: که «انباری در منطقه روبه‌روی من وجود دارد». در این مثال نیز همان ابهام پیش گفته در «منطقه» وجود دارد. در واقع این متعین نیست که وقتی هنری وصف معین «منطقه روبه‌روی من» را به کار می‌برد، به A ارجاع می‌دهد یا B . اگر به A ارجاع دهد، مانند گذشته، هم شهود و هم شرط حساسیت می‌گویند که او معرفت دارد که انباری واقعی در منطقه روبه‌روی او وجود دارد. اگر هم B ارجاع دهد، شهود و نوزیک موافق هم خواهند بود که او معرفت ندارد.

با این ملاحظه‌ها، مشخص می‌شود که در واقع این ابهام می‌تواند پاسخ اولی را که خود کریپکی پیش‌بینی کرده است نیز نجات دهد. در واقع، باور هنری به اینکه انباری در منطقه روبه‌روی من وجود دارد به لحاظ معرفتی با این باور او که انباری در این منطقه خاص وجود دارد به لحاظ معرفتی یکسان خواهند بود، تنها اگر از «منطقه» رفع ابهام شده باشد. در واقع این باور به لحاظ معرفتی یکسان هستند، تنها اگر در هر دو باور وصف معین غیر صلب و نشانگر صلب هر دو به A یا هر دو به B ارجاع دهند و از این رو، در تحلیل نوزیک با این هر دو باور رفتار یکسانی می‌شود، اگر خلطی بین این دو صورت نگرفته باشد.^۱

یک پاسخ محتمل کریپکی به آنچه بیان شد این است که هر چند در مورد دوم، که در آن «منطقه» به معنای B مراد است، شهود ما این است که او معرفت ندارد، اما همچنان شرط حساسیت برآورده می‌شود، زیرا تنها در صورتی شرط حساسیت نقض می‌شد که در همان نقطه‌ای که انبار واقعی وجود دارد، انباری تقلبی وجود می‌داشت، نه در نقطه‌ای دیگر. به بیان دیگر، اینکه در نقطه دیگری از B ، یعنی جایی خارج از آن منطقه‌ای که در آن شرایط خاک اجازه نصب انبار تقلبی را نمی‌دهد، انباری تقلبی وجود داشته باشد، اجازه نقض شرط حساسیت را نمی‌دهد، بلکه تنها باید به‌طور دقیق در جایی که انبار واقعی وجود دارد انباری تقلبی وجود می‌داشت تا بتوان ادعا کرد که شرط حساسیت نقض شده است.

۱. دقت کنید که در اینجا من تنها به ابهام «منطقه» میان دو منطقه A و B پرداختم، اما این ابهام را می‌توان میان تعداد بیشتری از مناطق در نظر گرفت و به طریق اولی این استدلال درباره آنها نیز کار می‌کند.



این پاسخ درست نیست. به یاد بیاورید که باور هنری در این مثال این بود که انباری در منطقه روبه‌روی من هست یا انباری در این منطقه خاص هست و منظور از «منطقه» هم B بود. شرط حساسیت نیز بیان می‌کرد که اگر چنین نبود که انباری واقعی در منطقه بود، S هنوز باور می‌آورد که انباری واقعی در منطقه هست. در واقع، مقدم این شرطی نقیض باور S است، یعنی «چنین نیست که انباری واقعی در منطقه هست»، و با توجه به بیان نوزیک از شرطی‌های خلاف واقع، این شرطی خلاف واقع تنها در صورتی صادق است که در جهان‌های نزدیکی که در آنها این مقدم صادق است، هنری همچنان باور می‌آورد که انباری در منطقه هست. بی‌گمان در این شرایط تنها چیزی که شرط نشده آن است که انباری تقلبی به‌طور دقیق در محلی باشد که انبار واقعی در آن قرار دارد و از این‌رو، اگر در هر نقطه‌ای از B انباری تقلبی باشد، برای برآورده‌نشدن شرط حساسیت کافی است. افزون بر این، کریپکی خود در جایی که از این مثال بحث می‌کند، اینکه در قسمت دیگری جز A انباری تقلبی وجود داشته باشد را به عنوان عاملی که باعث می‌شود باور هنری به وجود انبار واقعی مبتنی بر بخت باشد پذیرفته است و از این‌رو، می‌توان در اینجا نیز آن را پذیرفت.

به نظر می‌رسد که این مثال کریپکی موفق نیست، اما او در ادامه به‌طور موفق‌تری نشان می‌دهد که نظریه نوزیک بسیاری از باورهایی را که با بی‌دقتی و سهل‌انگارانه به‌دست آمده‌اند نیز معرفت می‌داند. مثال انبارهای تقلبی مثالی گتیه‌وار است که فرد در آن به صورت کاملاً عقلانی (rational) باورِ موجه صادقی دارد که تصادفی به دست آمده است، اما کریپکی مثال‌هایی ارائه می‌کند که در آنها باور به دست آمده حتی عقلانی و موجه هم نیست، و از این‌رو، حتی با تحلیل کلاسیک هم معرفت به حساب نمی‌آید، اما با تحلیل نوزیک باید آنها را معرفت به حساب بیاوریم. در اینجا تنها به یکی از این مثال‌ها می‌پردازم و از بیان باقی مثال‌ها که ساختاری مشابه با مثال بررسی شده دارند می‌گذرم.

فرض کنید پژوهشگری می‌خواهد پی‌آمدهای درمانی یک داروی تازه کشف‌شده را بررسی کند، اما در انجام‌دادن آزمایش‌های کنترلی سهل‌انگاری می‌کند. برای مثال، فرض کنید او فراموش می‌کند تا به گروه کنترل داروی کاذب^۱ بدهد. اگر نتیجه آزمایش او این باشد که دارو به‌واقع مؤثر است، جامعه علمی نتیجه را از او نمی‌پذیرد، زیرا نتیجه‌ای که او گرفته است چه‌بسا به این علت باشد که او اثر داروی کاذب (placebo effect) را خنثی نکرده است. حال

1. (دارویی بدون تأثیر که در آزمایش‌های پزشکی به گروه کنترل داده می‌شود تا اثر تأثیر روانی دارو از میان برود) placebo.



فرض کنید پی آمدهای داروی کاذب به واقع در این بیماری بی اثر است و از این رو، نتیجه او به واقع قابل اعتماد (reliable) است. در این شرایط، با وجود اینکه هر متخصصی خواهد گفت که او یکی از بدیل‌های مرتبط یعنی اثر داروی کاذب را حذف نکرده است، باور او شرط حساسیت را برآورده می‌کند، زیرا اگر دارو تأثیری در بهبود بیماران نداشت، نتیجه آزمایش او مثبت نمی‌شد و از این رو، او نیز بدان باور نمی‌آورد. در این مثال، شرط چهارم نیز برآورده شده است،^۱ ولی به یقین ما تمایل نداریم به این پژوهشگر که چنین سهل‌گیرانه آزمایش خود را انجام داده است و باور او در واقع نه موجه است و نه عقلانی اطلاق معرفت کنیم.

۳.۲. مسائل منطقی شرط حساسیت: کرییکی در بخشی از مقاله خود نشان می‌دهد که می‌توان با قوی‌تر کردن شرط چهارم، کاری کرد که این شرط همیشه برآورده شود. در واقع، هرگاه شرط چهارم برآورده نمی‌شود می‌توان با جایگزینی p با «من به درستی باور دارم که p » کاری کرد که این شرط برآورده شود (نک: Kripke, 2011: 181-184). این مسئله مشکل بزرگی برای این شرط به وجود می‌آورد، زیرا قرار بود این شرط برخی مثال‌های نقض را که در آنها بنا بر شهود به S معرفت اطلاق نمی‌کردیم بیرون براند، اما اگر بتوان کاری کرد که این شرط همیشه، یا دست کم در اغلب موارد برآورده شود، این نشان می‌دهد این شرط نمی‌تواند از عهده وظیفه خود برآید.

از آنجا که در شرط سوم مقدم شرطی خلاف واقع نقیض p است، نمی‌توان به طور دقیق از همان روشی استفاده کرد که در شرط چهارم از آن بهره بردیم، اما می‌توان با روش مشابهی شرط حساسیت را دچار اشکال کرد. این مسئله عجیب است، زیرا شرط حساسیت شرط اصلی نظریه نوزیک به شمار می‌آید و بسیار شهودی است. به نظر می‌رسد همان‌گونه که کرییکی می‌گوید، «حتی اگر p کاذب نیز بود تو هنوز به آن باور می‌آوری» به واقع ردیه‌ای بر یک ادعای معرفت باشد. ایده این است که در بیشتر موارد می‌توان جمله q یافت که عطف آن با p ، که باوری است که شرط حساسیت برای آن برآورده نمی‌شود، یک جمله صادق است که شرط حساسیت را نیز برآورده می‌کند. از آنجا که این جمله عطفی باوری صادق است، دو شرط اول تحلیل نوزیک اگر برای باور اصلی برآورده شود، برای آن نیز برآورده می‌شود. معمولاً می‌توان این باور را چنان طراحی کرد که شرط چهارم نیز برای آن برآورده شود، اما اگر برآورده نشود نیز مهم نیست، زیرا همیشه می‌توان با جایگزین کردن p با «من به درستی باور دارم

۱. یا می‌توان کاری کرد که برآورده شود.

که «p» کاری کرد که شرط چهارم نیز برای آن برآورده شود.

فرض کنید در مثال انبار تقلبی، شرایط همان است که نوزیک توضیح می‌دهد. هنری انباری مقابل خود می‌بیند و باور می‌آورد که انباری مقابل او هست، اما اگر انباری مقابل او نبود انباری تقلبی مقابل او می‌بود (می‌توانیم فرض کنیم، هرچند به این فرض نیازی نیست که صاحب آن منطقه تصمیم دارد حتی اگر انباری واقعی در آن منطقه نصب نشده بود انباری تقلبی در آنجا نصب کند) و او در هر صورت باور می‌آورد که انباری تقلبی مقابل او هست و از این رو، شرط حساسیت برآورده نمی‌شود. حال فرض کنید انبار واقعی مقابل او سبز است و انبارهای تقلبی هم به دلایلی که نیازی به دانستن آنها نداریم تنها ممکن است به رنگ بنفش رنگ آمیزی شوند. حال باور صادق هنری که «انبار (واقعی) سبزی در منطقه وجود دارد» را با گزارهٔ عطفی معادل آن، یعنی «انباری در منطقه وجود دارد و آن انبار سبز است» در نظر بگیرید. اگر انبار سبزی در منطقه نبود، او باور می‌آورد که انباری بنفش در منطقه است (زیرا فرض ما این است که اگر انباری واقعی مقابل او نبود به یقین انباری تقلبی مقابل او می‌بود و انبار تقلبی هم بی‌گمان باید بنفش باشد)، نه انباری سبز. بنابراین، شرط حساسیت برآورده می‌شود. نشان دادن اینکه شرط چهارم نیز برآورده می‌شود کار دشواری نیست و حتی اگر برآورده نشود نیز می‌توان با جایگزینی «p» با «من به درستی باور دارم که «p» آن شرط را نیز برآورده کرد. حال اگر نظریه نوزیک را بپذیریم، باید بپذیریم که هرچند هنری نمی‌داند که انباری در منطقه وجود دارد، می‌داند که انبار (واقعی) سبزی در منطقه وجود دارد. این نتیجه به یقین مخالف شهود است و بسیار عجیب می‌نماید که S گزاره «p & q» را بداند، اما «p» را نه.^۱ افزون بر این، کرییکی معتقد است حتی کسانی مانند نوزیک که اصل بستار را نمی‌پذیرند، چنین نتیجه‌ای را نمی‌پذیرند.^۲

۱. برای بحثی مشابه درباره چنین نتیجه خلاف شهودی درباره در تسکی (Fred Deretske) که ایده‌هایی مشابه با نوزیک مطرح کرده است، نک: Hawthorne, 2005: 31 - 32.

۲. نکته‌ای که به دلیل ارتباط نداشتن مستقیم به مباحث این مقاله بدان اشاره مستقیم نشد این است که برای جلوگیری از برخی مثال‌های نقض، نوزیک شرط می‌کند وحدت روش حفظ شود. برای مثال، اگر من در جهان واقع از طریق ادراک حسی باور بیاورم که پیمان جباری زنده است و در جهان ممکن دیگری از طریق حافظه به همین امر باور بیاورم، این وحدت روش حفظ نشده است. نوزیک در توضیح وحدت در روش این گونه توضیح می‌دهد که هر روشی که به طریق تجربی یا از درون یکسان باشد، به عنوان روش واحد به‌شمار می‌آید. بنابراین، برای مثال، بنا نهادن باورها بر تجربه برای من و نوزیک و کسی که مغز در خمره است، روشی واحد به‌شمار می‌آید (Kripke, 2011: 165). در واقع، به نظر می‌رسد آنچه در اینجا مراد نوزیک است نوعی نگاه درون‌گرایانه به روش است که در آن اگر آنچه در احوال درونی من یا شخصی که مغز در خمره است می‌گذرد یکسان باشد، ما روش واحدی را در پیش گرفته‌ایم.





چهبسا کسی به کریپکی اعتراض کند که در جهان واقع چنین ارتباطی میان رنگ و واقعی بودن انبار وجود ندارد، اما کریپکی به درستی اشاره می‌کند که این مثال را با هر ویژگی دیگری که ممیز میان انبار واقعی و انبار تقلبی باشد می‌توان بازسازی کرد. افزون بر این، لازم نیست این ویژگی ممیز و نیز انبارهای تقلبی یگانه (unique) باشند. به عبارت دیگر، می‌توان انبارهای تقلبی متعدد و نیز ویژگی‌های ممیز متفاوتی داشت. در واقع، همان گونه که کریپکی می‌گوید، اگر انبار واقعی دارای ویژگی‌های $F_1 \& \dots \& F_n$ است، هر انبار تقلبی باید دارای $\neg F_1 \vee \dots \vee \neg F_n$ ، یعنی دست کم دارای یک ویژگی متفاوت یا متناقض با یکی از ویژگی‌های انبار واقعی باشد؛ و تنها شرط برای مقبول بودن این ویژگی ممیز این است که هنری بتواند این ویژگی را تشخیص دهد.

می‌توان این مشکل را به شکلی عام‌تر نیز مطرح کرد. فرض کنید p باور صادقی از S است که شرط حساسیت را بر نمی‌آورد. نیز فرض کنید ویژگی‌ای از تجربه S وجود دارد که S می‌تواند آن را تشخیص دهد و اگر p صادق نبود، تجربه S آن ویژگی را نداشت. S از ارتباط این ویژگی با p بی‌اطلاع است. حال اگر q باور صادق S باشد، هنگامی که آن ویژگی در تجربه او حاضر است، $p \& q$ سه شرط اول تحلیل نوزیک را برمی‌آورد. از آنجا که فرض کردیم این باور صادق است، دو شرط اول به وضوح برآورده می‌شود. درباره شرط حساسیت، توجه کنید که اگر $p \& q$ کاذب بود، هر کدام از p یا q که کاذب بود. آن ویژگی مورد بحث

→

با توجه به این نکات، به نظر می‌رسد نوزیک می‌تواند به نوعی به این مثال نقض کریپکی پاسخ دهد. اگر به مثالی که کریپکی ارائه کرده است دقت کنیم، متوجه می‌شویم که با توجه به تعبیری که نوزیک از روش ارائه می‌کند، تجربه انبار واقعی سبز رنگ، تجربه‌ای متفاوت با تجربه انبار تقلبی بنفش است. به یاد بیاوریم که طبق آنچه کریپکی مطرح می‌کند، انبار واقعی و انبار تقلبی باید دست کم در یک ویژگی که برای هنری قابل تمیز باشد با هم متفاوت باشند. در این مثال خاص، این ویژگی رنگ انبار است و به یقین تجربه رنگ سبز حالت درونی متفاوتی از تجربه رنگ بنفش است. توجه کنید که اینجا من هیچ برداشت خاصی از درونی بودن را فرض نکرده‌ام و در واقع مانند نوزیک این امر را باز گذاشته‌ام که خواننده خود هر تعبیری را که از امر درونی می‌پسندد برگزیند. چیزی که من به آن نیاز دارم و امری کاملاً شهودی به نظر می‌رسد، این است که حالت درونی‌ای که از تجربه رنگ سبز به وجود می‌آید متفاوت از حالت درونی‌ای باشد که با تجربه رنگ بنفش به وجود می‌آید. حال نوزیک می‌تواند ادعا کند از آنجا که شرط وحدت روش در این مثال رعایت نشده است، این امر مثال نقضی برای نظریه او به شمار نمی‌آید.

این پاسخ نمی‌تواند قانع‌کننده باشد، زیرا گذشته از اینکه این پاسخ بسیار ساختگی و در واقع «ad hoc» به نظر می‌رسد، انتقادهای بسیار زیادی به تعبیر نوزیک از روش نیز وارد شده است (از جمله از طرف کریپکی در مقاله‌ای که منبای کار من است) و افزون بر این، چنین تعبیر به شدت درون‌گرایانه‌ای با نظریه به‌طور عمیق برون‌گرایانه نوزیک سازگار نیست و چنین می‌نماید که سرانجام نوزیک باید تعبیر بهتر و مقبول‌تری از روش ارائه کند.

غایب بود و از آنچه که ما فرض کرده‌ایم که S قادر به تشخیص آن ویژگی است، به q و در نتیجه به p باور نمی‌آورد. نشان دادن اینکه اگر p شرط چهارم را برآورده کند p&q هم برآورده می‌کند کار دشواری نیست، اما حتی اگر برآورده نکند نیز با افزودن «من به درستی باور دارم که...» به ابتدای p می‌توان کاری کرد که آن شرط نیز برآورده شود. در واقع، همان گونه که در مثال انبارهای تقلبی نیز نشان داده شد، باور S به p&q شرط حساسیت را برمی‌آورد، اما باور او به p این شرط را بر نمی‌آورد، ولی ما بنابر شهود می‌پذیریم که اگر کسی بداند که p&q و بداند که p از p&q به دست می‌آید، باید بداند که q و این امری است که حتی کسی مانند نوزیک هم که اصل بستار را نمی‌پذیرد باید بپذیرد.^۱

نتیجه‌گیری

رابرت نوزیک در نظریه مختار خویش در تحلیل معرفت تلاش می‌کند با استفاده از شرطی‌های خلاف واقع شرط‌های ضروری و کافی معرفت را به دست دهد. او نشان می‌دهد تحلیل او مثال‌های نقض متعددی را که تحلیل کلاسیک و دیگر تحلیل‌های بدیل از حل آن عاجز بودند حل می‌کند. افزون بر این، تحلیل او به‌ویژه شرط حساسیت، بسیار شهودی است و در بادی امر به نظر می‌رسد که به‌خوبی می‌تواند شهود ما را درباره معرفت توضیح دهد، ولی تحلیل او قبول عام نیافته و حملات بسیاری به آن شده است. از جمله، کالین مگین در مقاله مشهور خود، «مفهوم معرفت» تلاش می‌کند مثال‌های نقضی علیه این تحلیل و به‌ویژه شرط حساسیت مطرح کند. در این مقاله تلاش کردم نشان دهم که هیچ‌یک از این مثال‌ها نمی‌توانند علیه نوزیک موفق باشند. سول کریپکی نیز در مقاله مفصل و عالمانه خود انتقادهای بسیاری به کل تحلیل او و نیز شرط حساسیت وارد می‌کند. اینجا تنها به مثال‌های کریپکی علیه شرط حساسیت پرداختم و تلاش کردم نشان دهم که یکی از این مثال‌ها نمی‌تواند حمله موفقی به شرط حساسیت باشد، اما به نظر می‌رسد دو مثال دیگر ضربه‌ای کاری بر این شرط وارد می‌سازند و از این رو، با توجه به این دو مثال، می‌توان نتیجه گرفت که شرط حساسیت و به تبع آن تحلیل نوزیک نمی‌تواند تحلیل موفقی از معرفت باشد.

۱. چه‌بسا بیان این نکته با علائم منطقی آن را از ذهن دور سازد، اما دقت کنید که این بیان، بیان عام همان چیزی است که در مثال بیان شد؛ بدین معنا که هر عقل سلیمی می‌پذیرد که اگر هنری بداند که انبار سبزی در منطقه هست، باید بداند که انباری در منطقه هست. در واقع، هر چند تمایل به نفی اصل بستار داشته باشیم، به نظر می‌رسد باید آن را در موارد ساده‌ای چون این مورد بپذیریم. نک: 32 - 31. Hawthorne, 2005.



کتابنامه

1. Goldman, A. (1976), "A Causal Theory of Knowing," *Journal of Philosophy*.
2. Hawthorne, J. (2005), "The Case for Closure," M. Steup & E. Sosa (eds.), *Contemporary Debates in Epistemology*, New York: Blackwell.
3. Kripke, S. (2011), "Nozick on Knowledge," in: S. Kripke, *Philosophical Troubles; Philosophical papers I*, New York: Oxford University Press.
4. McGinn, C. (1984), "The Concept of Knowledge," *Midwest Studies in Philosophy*.
5. Nozick, R. (2008), "Knowledge and Skepticism," E. Sosa, J. Kim, J. Fantl & M. McGrath (eds.), *Epistemology: An Anthology*, 2nd, New York: Blackwell.

